

The English Legal System					
Word	معنی	Word	معنی	Word	معنی
legal system	نظام حقوقی	types	نوع	law	حقوق
Common law	کامن لا	basic principles of law	اصول اساسی حقوق	past cases	دعاوی گذشته
case law	رویه قضایی	Parliament	مجلس	rules	قواعد
Acts	قوانین	general principles	اصول کلی	passed	تصویب
Statute law	حقوق موضوعه	laws	قوانین	Acts of parliament	قوانین مجلس
apply	اعمال می کنند	case in hand	پرونده تحت رسیدگی	judges	قضات
decisions	آرای	courts	دادگاه ها	verdict	حکم
give	صادر کردن	vague	مبهم	reasoning	استدلال
higher court	دادگاه بالاتر				
Civil and Criminal					
Word	معنی	Word	معنی	Word	معنی
		civil	مدنی	criminal	جزا
division	تقسیم	civil courts	دادگاه های مدنی	criminal courts	دادگاه های جزایی
injured party	طرف زیان دیده	offences	جرایم	serious	شدیداند، جدی
against	علیه	criminal offences	جرایم جنایی	arson	حریق عمدی
murder	قتل عمد	theft	سرقت	rape	تجاوز به عنف
motoring offences	جرایم مربوط به وسایل نقلیه	legislation	قانون گذاری	Health and Safety at Work	بهداشت و امنیت کاری
tried	رسیدگی	Crown	دادگاه شاهی	prosecuted	تحت پیگرد
guilty	مقصر	not guilty	بیگناه	conflicts	تعارض
individuals	افراد	public interest	منافع عمومی	society	جامعه
breach of contract	نقص قرارداد	divorce	طلاق	trespass	تجاوز به ملک
anti-discrimination	ضد تبعیض	employment protection	حمایت استخدامی	plaintiff	خواهان
defendant	خوانده	liable	مسئول	not liable	بری، بدون مسئولیت
www.haghgostar.ir					حق گستر

Criminal Courts					
Word	معنی	Word	معنی	Word	معنی
hierarchy	سلسله مراتب	Magistrates' Court	دادگاه صلح	Crown Court	دادگاه شاهی
Court of Appeal	دادگاه استیناف	House of Lords	مجلس اعیان	Minor	کم اهمیت
Respected	افراد محترم	Local community	جوامع محلی	Legal training	تعلیمات حقوقی
Justice of the Peace	قاضی صلح	sit alone	رسیدگی کنند	legally qualified	قانوناً واجد شرایط
full-time	تمام وقت	Stipendiary	حقوق بگیر	alone	تنهایی
jury	هیئت منصفه	summary proceedings	دادرسی اختصاصی	summary offence	جرم اختصاصی
Frist consideration	رسیدگی بدوی	major case	مهم	committal proceeding	رسیدگی انتقالی (ارسالی)
prosecution	پیگرد کیفری	case	دعوی	accused	متهم
commit	تسلیم	Young persons' cases	پرونده‌های جوانان و اطفال	less formal	کمتر رسمی
Juvenile Court	دادگاه جوانان و اطفال	sit	تشکیل	woman	زن
part-Lime Recorders	قضات صلح نیمه وقت	heard	استماع	trial	محاكمه
Appeals	تجدید نظرخواهی	evidence	دلیل	convictions	حکم محکومیت
sentence	مجازات	brought in	صادر کرده	impose	تحمیل
penalty	مجازات	chain	زنجیره	Criminal Divisio	شعبه جزایی
senior judge	قاضی ارشد	legal points	امور حکمی	Divisional Court	دادگاه انشعابی
Queen's Bench Division	دادگاه مسند ملکه	Bench	مسند		

Criminal Courts System					
Word	معنی	Word	معنی	Word	معنی
land	کشور	general legal points	نکته کلی حقوقی	great public importance	اهمیت عمومی زیاد
grant	تجویز	refuse	رد	Law Lords	لردهای حقوقدان

The Civil System					
Word	معنی	Word	معنی	Word	معنی
Civil System	نظام مدنی	Country Court	دادگاه بخش	presides	ریاست
give judgment	حکم می دهد	small civil wrongs	تخلفات کوچک مدنی	Limit	محدود
financial	مالی	important matters	موضوعات مهمتر	land	ملک
wills	وصیتنامه ها	undefended divorces	طلاق های رضایی	procedure	محاكمات
small claims	کم اهمیت	disputes	اختلافات	faulty goods	کالاهاى معيوب
High Court of Justice	دادگاه عالی عدالت	Queen's Bench Division	شعبه مسند ملکه	contracts	قراردادها
negligence	غفلت	trespass	تجاوز به ملک	financial limit	صلاحیت مالی
deals with	مورد رسیدگی	Family Division	شعبه خانواده	defended divorces	طلاقهای غیر رضایی
complicated family disputes	اختلافات پیچیده خانوادگی	Chancery Division	شعبه انصاف	administrative tribunals	مراجع اداری
Who's 'Who in Court?					
Word	معنی	Word	معنی	Word	معنی
Who's 'Who in Court	مناصب افراد در دادگاه	judges	قضات عادی	magistrates	قضات صلح
reach	صادر کردن	trained lawyer	حقوقدان تعلیم دیده	points of law	منشی قاضی صلح
Magistrates' Clerk	امور حکمی	detailed procedure	آیین های مفصل	advises	نظر مشورتی
assisted	معاضدت	general running	امور عمومی	courtroom	دفتر دادگاه
informal	غیر رسمی	atmosphere	حال و هوا	responsible	مسئول
provided	مشروط	preliminary evidence	ادله مقدماتی	committal proceedings	رسیدگی ارجاعی
convicted criminals	مجرمین محکوم شده	Lord Chancellor	مهردار سلطنتی	senior members	اعضای عالی رتبه
legal profession	حرفه قضایی	political appointee	منصوب سیاسی	appointed	انتصاب
experience	تجربه	seniority	ارشدیت	Recorder	ضبط کننده
Law Lord	لرد حقوقدان	reaching verdicts	صدور حکم	passing sentence	وضع مجازات

Civil Courts System					
Word	معنی	Word	معنی	Word	معنی
adult British citizens	تبعه بالغ بریتانیا	Register of Electors	ثبت منتخبین	reasonable doubt	تردید معقول
guilty	مجرمیت	accused	متهم	not guilty	بی گناه
convict	محکوم	public interest	منافع عمومی	Laymen	غیر متخصص (عوام)
offences against society	جرائم علیه جامعه				

Word	معنی	Word	معنی	Word	معنی
Barristers	وکلاء	solicitors	مشاورین حقوقی	trained lawyers	حقوقدانان آموزش دیده
general lawyers	حقوقدانان عمومی	house conveyancing	انتقال خانه	represent	وکالت
clients	موکلانشان	police solicitor	مشاور حقوقی پلیس	present	طرح
prosecute/sue	تعقیب/اقامه	defend	دفاع	Counsel	مشاور
QC (Queen's Counsel)	کیو سی (مشاور حقوقی ملکه)	silks	ابریشم	leaders	هدایت کننده
junior	کارآموز وکالت	non-QC barrister	وکیل غیر مشاور	lead	راهنمایی
Witnesses	گواهان	either side	اصحاب دعوی	any type of case	هر نوع پرونده ای
called	احضار	members of the public	عامه مردم	police	پلیس
testify	گواهی	oath	قسم	equivalent	معادل
undertaking	تعهدی	tell	اظهار	entirety	کامل
truth	حقیقت	lies	دروغ	Lying on oath	قسم دروغ
pervert	تحریف	justice	عدالت	witness	شاهد
incident	حادثه	case	پرونده	defence	دفاع
attend	حضور	law	قانون	force	الزام
press	مطبوعات	public	عموم مردم (عمومی)	watch	نظاره
proceedings	جریان رسیدگی (اقدامات)	court	دادگاه	in camera	سری
closed session	جلسه غیر علنی	family ties	مناسبات خانوادگی	friendship	دوستی
general or professional interest	علاقه عمومی یا حرفه ای	in force	لازم الاجر	agree	توافق
both sides	هر دو طرف	lifted	برداشت	reporting restrictions	محدودیت های خبری

Multinationals					
Word	معنی	Word	معنی	Word	معنی
subsidiaries	شعبات	sales facilities	مراکز فروش	business enterprise	مؤسسات تجاری
global corporation	شرکت جهانی	giant organization	سازمانهای غول پیکر	household names	نامهای خانگی
widely differing	اختلاف فاحش	operate	فعالیت می کنند	saturated	اشباع شده
setting up	برپایی	tariffs	تعرفه ها	Quotas	عوارض گمرکی (سهمی)
lured	تحریرک	assembly plants	مراکز مونتاژ	"red carpet" welcome	استقبال شایانی
foreign investment	سرمایه گذاری خارجی	stimulating	رونق	foreign currency	ارز خارجی
tide	جریانان	villain	شیاد	restrict	محدود کردن
joint-venture basis	اساس سرمایه گذاری مشترک	entrepreneurs	سرمایه داران	state agencies	مؤسسات دولتی
regulate	تنظیم	gentlemanly	شایسته ترین	Etiquette	رفتار (رسوم)
legally enforceable	ضمانت اجرای قانونی				

Word	معنی	Word	معنی	Word	معنی
sovereignty	اقتدار ملی	objective	هدف	global market shares	بازار جهانی
international network	شبکه بین‌المللی	the multinational's headquarters	اداره مرکزی شرکت چند ملیتی	illustrate	تشریح
affiliates	فرعی (وابسته)	scope	قلمرو	overestimate demand	تخمین اغراق آمیز تقاضا
collapse	اضمحلال	capacity	ظرفیت	harming	ضرر
domination	تسلط	controversial	بحث بر انگیز	data processing	مجموعه اطلاعات
computer concern	امور رایانه‌ای	remote control	کنترل خارجی	unions	ملتها
bargaining power	قدرت معاملات	weakened	تضعیف شده		

Word	معنی	Word	معنی	Word	معنی
key sectors	بخشهای کلیدی	aware	متوجه شده‌اند (مطلع)	disastrous fluctuations	تحولات فاجعه آمیز
currencies	اعتبارات	joint ventures	مخاطرات مشترک (سرمایه گذاری مشترک)	disadvantage	عدم کارایی (ضرر)
less favourably	نامساعد	strategy	راهکار	anti- competitive	غیر رقابتی
insensitively	غیر مسؤولانه	huge bribes	رشوه‌های کلان	interfere	نفوذ کردن
destabilize	کم ارزش (بی ثبات کردن)	underpay	نمی‌پردازند		